

یادداشت خبرنگار مستغنی

اشکال در مسلمانی ما است



● یک آن تصور کنید! صورت یک خانمی را تصور کنید با یک خروار آرایش (ازجمله خط چشم و خط لب و ریمبل و مژه مصنوعی و رژگونه در حد اعلا و البته کرم‌پودر در حدی که اگر انگشت به صورتش بزنی، نیم سانتی فرو می‌رود و البته احتمال اینکه پروتز لب و گونه و عمل‌کردن بینی را هم از صورت خود گذرانده باشد، بسیار است) بله! حالا بر سر این خانم یک هدبند مشکی بگذارید که همه موهایش را مثلا ببوشاند و بعد یک شال حریر قرمز یا سرخابی یا حتی طلایی سرش کنید که قشنگ تداعی خرمن گیسوان را داشته باشد. بعد یک تونیک و دامن مثل مشکی تنش کنید و اشراف بلند سرخابی‌تری هم رویش ببوشانید؛ البته اشاربی که به اندازه مطلوب گشاد باشد و با هر قدم، تلاولوی این سرخابیت لباسش در چشم تو بزند. حالا قرار است ببینید که این‌خانم مثلا دارد در بیمارستان به دنبال اتاق شوهر تصادفی رو به مرگش می‌گردد! در این وضعیتی که متصور شدید، حالا شما فکر می‌کنید اینجا کجا باید باشد؟ بله درست حدس زدید، جزیره‌ای که تلوزیون ما در سریال‌هایش می‌سازد و به‌عنوان نمایی از جامعه ایرانی به ما ارائه می‌دهد.



البته باید متذکر شوم که در این سریال‌ها چیزی که مهم نیست، به‌اصطلاح راکوردهای صحنه است. اینکه کیف در پلان اول دستِ چپ خانم باشد و در پلان دیگر دستِ راست؛ البته اصلا مهم نیست. مهم این است که مچ خانم محترم یک وقت خدای نکرده بیرون نباشد. حالا حتی اگر قرار باشد با ساق‌دست‌هایی تورتوری در هیچ جای دنیا یافت نمی‌شود، جز در موطن (ما) این مچ پوشیده شود. به خدا اینها را از خودم در نمی‌آورم. حتما خودتان از تلوزیون دیده‌اید؛ اما من پشت صحنه دیدهام. خـب به‌عنوان کردشگر فرهنگی، سالی چند نقش کوچک در سریال‌های تلوزیونی به ما می‌خورد (عین بار کامیون!) و شاهد این صحنه‌ها از نزدیک هستم و هنوز نفهمیده‌ام که چند تار مو یا نیم‌سانتی مچ دست بیشتر جلب توجه می‌کند یا وقتی بازگویی از تختخواب بلند می‌شود (حالا بگذریم با حجاب کسی به تختخواب نمی‌رود) آن‌هم با هدبند با آن شال قرمز رویش و البته لباس سه‌تکه روی هم و مهم‌تر از همه یک خروار آرایش صورت و مژه مصنوعی! آقایان‌شان هم همین هستند. آنها هم با یک خروار ژل به موهایشان و احتمالا لباس رسمی از خواب بیدار می‌شوند. مگر آنکه نقش‌شان روستایی باشد یا پایین‌شهری، باور کنید خیلی ساده می‌توان نتیجه گرفت که چرا سریال‌های تلوزیون شکست می‌خورند. برای آنکه آدم‌هایشان باورکردنی نیستند؛ برای اینکه این آدم‌ها شبیه هیچ‌کس نیستند. هیچ همذات‌پنداری با این موجودات نمی‌توان کرد.

اما داستان به همین جا ختم نمی‌شود. چندی پیش در یک فیلم سینمایی نقشی داشتم (البته مثل همیشه کوتاه) گویا منشی صحنه و کارگردان قبل از این‌ کار تلوزیونی کرده بودند. نقش مادر دافداری را داشتم که پسرش جوان‌مرگ شده بود. وای از این خانم منشی صحنه که مشککش فقط چهار تا تار موی سفید من بود که هنگام عزاداری از لای شالم می‌زد بیرون! اعتراض کردم که بابا مگر این فیلم سینمایی نیست؟ گفتند چرا! گفتم سینما که مثل تلوزیون نیست. آدم‌ها در سینمای ما حداقل به آدم‌های سرزمین‌مان‌شبیبه‌ترند تا مریخی‌های تلوزیونی!... اما تهیه‌کننده من را کاملا توجیه کرد! فیلم داستانش کمی عثقی و خارج از عرف بود. تهیه‌کننده با لحنی حق‌به‌جانب گفت، «اگر داستان فیلم درباره موارد دیگر بود، اصلا این موارد مشکلی نداشت؛ ولی حالا ممکن است گیر بدهند». راست می‌گفت. مگر در فیلم «امکان مینا» کمال تبریزی زن و شوهر را کنار هم نخواهند یا در «ننه گناه» و «رخشان بنی‌اعتماد معتمدی» را ...حالا قانع شدید؟

دیده‌اید در آگهی‌های تبلیغاتی برخی کشورهای عربی هرچه عطر و شامپو و کل و کلاب است، متعلق به زنان بی‌حجاب است و هرچه رخت‌شستن و ظرف‌شستن و بشور و بساب برای خانم‌های باحجاب! همواره در تحلیل محتوای این آگهی‌های تبلیغاتی می‌توان تخفیری را که بر زنان باحجاب می‌رود، به‌وضوح دید. حالا حکایت همین فیلم‌های ماست. بگذارید در فیلم‌ها زنان شبیه زنان جامعه باشند. باحجاب، چادری، با مقعه ... درست عین جامعه خودمان. واقعا چه اشکالی دارد؟ به خدا این‌چوری دچار پدیده آزاده نادماری می‌شوی.

گروه هنر: بعد از انتشار گزارش «پرویز جاهد» از جلسه نمایش فیلم «رگبار» در دانشگاه سنت اندروز اسکاتلند با حضور «بهرام بیضایی»، «ابراهیم گلستان»، نویسنده و فیلم‌ساز برجسته ایران که در انگلستان ساکن است، نامه‌ای خطاب به جاهد در مورد این گزارش و بهرام بیضایی نوشت که به تحریریه «شرق» رسیده و عینا در اینجا به چاپ می‌رسد:

سوم اگوست ۲۰۱۷

پرویز جاهد گرامی

شق القمر شد و از این نوشته تو درباره بیضایی که امروز خواندم خیلی خوشم آمد. درست است که حکایتی که از بیضایی کرده‌ای چه فراوان گیرندگی داشت و چه بسیار در من اثر گذاشت اما به‌رحال تو آن را درآورده بودی و از او نوشته بودی و توانسته بودی وضع دردناک اما تحسین‌آور بیضایی را روی کاغذ بیاوری. در این دنیا و عرصه چاخان‌های بی‌پایان که از هرکس درباره هر آدم زیرتی می‌بینی که زیرتی‌ها از او تعریف می‌کنند جا دارد که گاهی از کسی که حتما نشد- و شاید در این نشد خود بیضایی هم که از گروه متملق‌ها نبود، خودش هم مؤثر بوده باشد و شاید- نشد که وقتی می‌بایستی می‌توانستم به درآوردن

از او بگویم چرا که من به او بهر حال تو آن را درآورده بودی و از او نوشته بودی و توانسته بودی وضع دردناک اما تحسین‌آور بیضایی را روی کاغذ بیاوری.

مريم درويش؛ در سال‌های اخير، بعضی از مجموعه‌های تولیدی و اقتصادی با درک نقش مهم هنر در اجتماع، با برگزاری مسابقات یا خرید آثار هنری تلاش کرده‌اند از هنر و هنرمندان ایرانی حمایت کنند. نمایشگاه هنری ورسوس نیز از چهار سال پیش با هدف حمایت از جوانان هنرمند و تمرکز بر شناسایی استعدادهای نسل جوان و معرفی آنها به جامعه هنرهای تجسمی، فعالیت خود را آغاز کرد. به همین دلیل، در دوره‌های قبلی این نمایشگاه، چهره‌هایی نامدار به انتخاب و معرفی آثار برگزیده اقدام کردند. لیلی گلستان یکی از داوران دومین دوره ورسوس بود که به هنرمندان مجسمه‌ساز جوان زیر ۳۵ سال اختصاص داشت و بهمن ۹۴ در فرهنگ‌سرای نیاوران برگزار شد. به بهانه نزدیک‌شدن به سومین نمایشگاه ورسوس گفت‌وگویی با لیلی گلستان کردیم.

● تجربه حضور در ورسوس و دآوری آثار جوانان مجسمه‌ساز برای شما چگونه بود؟
دآوری در این نمایشگاه برای من بسیار لذت‌بخش بود، چون کارهای بسیار خوبی را شاهد بودم و با هنرمندان جوان کاملا تازه‌واردی آشنا شدم که خیلی با استعداد هستند. در جریان دآوری آثار، با کسانی که نمی‌شناختم آشنا شدم و کشف‌های زیادی کردم که به شدت باعث اميدواری من شد. آثاری که در دوره قبل به نمایشگاه رسیده بود، کیفیت بسیار خوبی داشت و همین مسئله کار دآوری را خیلی دشوار کرد، زیرا همه آثار انتخاب‌شده خوب بود.

● به نظر شما چنین رویدادهایی چه کمکی به هنرمندان جوان می‌کند؟

همه مسابقات و نمایشگاه‌هایی که در سال‌های اخير، مجموعه‌هایی مانند سن‌ایچ، فایرکاستل و... برای حمایت از جوانان برگزار کردند، اتفاقی بسیار عالی است، چون آنها را به شوق می‌آورد و به رقابت وادار می‌کند. چنین شور و هیجانی برای هنرمندان جوان بسیار ضروری و مفید است و اگر نمونه‌های مشابه این مسابقات بیشتر برگزار شود، باز هم به پیشرفت جوانان و افزایش انگیزه آنها کمک می‌کند.

البته مهم‌ترین نکته درباره این مسابقات آن است که بخش خصوصی آن را برگزار می‌کند و این اتفاق بسیار خوبی است، چون دولت هیچ اقدامی در این زمینه انجام نمی‌دهد و بهتر است بخش خصوصی وارد کار شود تا تعداد چنین رویدادهایی و شور و هیجان جوان‌ها افزایش پیدا کند.



او خدمتی کنم. ترکیب بدترکیب نکیتی موجود نگذاشت که من آنچه را که می‌خواستم در حق او بکنم. میسرم نشد. این تقریبا تنها کسی بود که بایستی و می‌خواستم اما نتوانستم. نگاهداری دستگاه خودم هم میسر نشد و چیزی را که با چه وقت و چه امیدی ساخته بودم ممکن نشد که نگهداری کنم. به دنبال که نگاه می‌کنم خیلی از تغایب، از ناکامی‌ها و نشدن‌های خودم می‌بینم. نشد که به او که به

گفت وگو با لیلی گلستان در باره مسابقات هنری برای جوان‌ها

جوان‌ها صبوری کنند



عکس: امیر چهره‌پند، شرق

● هنرمند جوانی که در چنین مسابقاتی برگزیده می‌شود، پس از پایان نمایشگاه نیز از حمایت می‌کنند یا به حال خود رها می‌شود؟

این مسابقه‌ها باعث می‌شود گالری‌داران با هنرمندان جوان آشنا شوند و آثار آنها را بشناسند. خود من در این نمایشگاه‌ها نام هنرمندانی را که به آثار آنها علاقه دارم یادداشت می‌کنم و از آنها می‌خواهم من در جریان کارهای خود قرار دهند و نمونه آثارشان را برابم ارسال کنند. پس از آن، به آنها وقت نمایشگاه می‌دهم و آنها را به مجموعه‌داران معرفی می‌کنم و آرام‌آرام آنها به هنرمندانی شناخته‌شده تبدیل می‌شوند.

درواقع، ما هنرمندان جوان را کشف می‌کنیم و با معرفی آنها به خرددار و مجموعه‌دار از آنها حمایت

شکل کمابیش پیشگويانه‌ای اعتقاد داشتم و لازم هم نبود که حتی به خودش هم بگویم چراکه نوعی بزاددن بسیار توخالی ازآب درمی‌آمد، فرصتی که بایستی می‌آمد نیامد و این حسن‌نیت من به باد رفت و من ناچار سال‌های به زحمت پر از بطلالت را گذاشتم و گذشتم. حتی توی خاکسترهای امیال سوخته‌ام جز خودم کسی به آنچه نشد واقف نشد. حالا تو هم بشنو اما در یاد نگه ندار. خوشحالم که میلانی توانست به او برسد اما محزونم که از آمدن او به انگلستان بی‌خبر بودم و بی‌خبر ماندم تا وقتی که از تو شنیدم که این‌جا بوده است و بعد رفته است. به‌رحال ما همه روزی روزگاری جایی بوده‌ایم و بعد رفته‌ایم یا می‌رویم. در متن جریان این‌جسور عدم‌های بی‌حاصل جاگرفتن نه منحصر به ماست نه با اتفاق افتادنشان کمر غول شکسته شده است. اگر روزی روزگاری به بیضایی رسیدی سلام به او برسان و بگو درود بر تو که گوشه‌ای از توفیق را نصیب بردی. من این فیلم را ندیده‌ام. درواقع از بیضایی فقط باشوی غریبه را دیدم که در آن تحسینم که به پیشیزی هم نمی‌ارزد نصیب او و بازیگرش شد. خودت سلام و امیده‌ای من به کارهای دقیق و کامل خودت را بگیر و بپذیر. به خانمت و پست‌ر هم سلام فراوان.

ابراهیم گلستان

البته این فرایند بسیار سخت و زمان‌بر است و

سال‌ها طول می‌کشد تا هنرمندی بتواند جایگاه خود را در جامعه هنری پیدا کند. شخصی مانند سهراب سپهری هم سال‌ها تلاش کرد تا سرانجام قدر او دانسته شد و آثارش طرفداران بسیاری پیدا کرد. بنابراین، جوان‌ها باید صبوری کنند تا این اتفاق برای آنها هم رخ دهد.

● در زمان حضور خود در دآوری و دیدن نمایشگاه مجسمه‌سازان جوان، با نکاتی مواجه شدید که نیاز به تغییر یا بهبود داشته باشد؟

در ورسوس، هیچ کمبودی ندیدم و همه چیز بسیار عالی برگزار شد. دوره قبل که من حضور داشتم، چیدمان آثار در فرهنگ‌سرای نیاوران بسیار خوب و کاملا آشکار بود که برگزارکنندگان این مسابقه نگاهي بسیار جدی به آن دارند. دآوری نمایشگاه ورسوس برای من بسیار جذاب بود، به‌ویژه که آقای محمدحسین عماد هم که از هنرمندان مورد علاقه من است، در دآوری حضور داشت و نظرات ما بسیار به هم نزدیک بود.

● آثار جوانان شرکت‌کننده را چگونه دیدید؟ آیا ردپایی از جریان‌های غالب هنری و گرایش‌های موردپسند بازار در آنها دیده می‌شود؟
خوشبختانه دیدم که هنرمندان جوان کاملا مستقل کار می‌کنند و از روی دست بزرگان نگاه نکرده بودند. آثار آنها بسیار با یکدیگر متفاوت بود و اصلا تحت سلطه جریان خاصی که این‌روضا بازار مناسبی داشته باشد یا در حراج تهران موفق باشد، نرفته بودند. استقلال فکر و استقلال در اجرا کاملا در آثار آنها مشهود بود و این نکته امتیاز بسیار بزرگی برای جوانان است.

سعی کرده‌ام، تیم داوران را با سلايق مختلف انتخاب کنم. براینـد نظر داوران، براینـد نمرات گروه‌هاست.
● داورهای رپرتوار را معرفی کنید....
رؤیا نونهالی (بازیگر)، محمد حاتمـی (بازیگر و کارگردان)، دکتر سعید اسدی (نویسنده، کارگردان و بازیگر)، اکتای برارنی (نویسنده و فیلم‌ساز)، رامتین شهبازی (منتقد و پژوهشگر)، محمدامیر یاراحمدی (نمایش‌نامه‌نویس) و عادل بزوده (طراح صحنه و کارگردان)، هفت داور رپرتوار محسوب می‌شوند که با احتساب نظر تماشاگرها، هشت داور خواهیم داشت.

● در رپرتوار سه نمایش اقتباسی، با چه نمایش‌هایی روبه‌رو خواهیم شد؟
نمایش اول، رپرتوار «چرا که صدای تو با صدای من آشناست» نام دارد، که علاوه بر نویسندگی، طراحی نور آن نیز برعهده من است. فاطیما بهارمست، کارگردان این کار است. در طول دو سال گذشته، فاطیما بهارمست متن دیگری از من را نیز کارگردانی کرد که متأسفانه به اجرای عمومی نرسید. او همچنین در چند نمایش برای من بازی کرد و از اعضای اصلی گروه من است. متن این نمایش، در سال ۹۰ نوشته شده و اقتباسی از رمان «خاطرات آدم و حوا»، اثر مارک تواین است. عنوان نمایش هم سطرطی از شعر زنده‌یاد شاملو است. این نمایش یک عاشقانه منازانه است.

نمایش دوم، «مزاحم بورخس نشو»، آخرین نمایش‌نامه تمام‌شده من حساب می‌شود که آن را در سال ۹۵ براساس قصه بسیار کوتاه خورخه لوئیس بورخس نوشتم. این داستان، به‌لحاظ شیوه‌های تکنیکال روایت و زندگی مؤلف در قصه و شکل روایت، از مهم‌ترین آثار بورخس است. بورخس محبوب‌ترین نویسنده من در حوزه داستان کوتاه است و سعی کردم آنچه در طول سالیان از آثار بورخس و اندیشه‌هایش دریافتم، در این نمایش‌نامه به کار ببرم. کارگردان این کار، مرتضی حقیقت‌بیان، به مدت دو سال، دستیار و برنامه‌ریز کارهای من بوده است.

نمایش سوم، «من در پوست شیرم نمی‌کنم» است. سال ۸۳، من این نمایش‌نامه را، با اقتباس از نمایش‌نامه «در پوست شیر» شان اوکیسی، شروع به نوشتن کردم. این نمایش‌نامه جزء نمایش‌نامه‌های منتخب اقتباسی در کانون نمایش‌نامه‌نویسان در فصلنامه نمایش‌نامه چاپ شد. صبا آزادی، کارگردان اینـ نمایش، را من سال‌هاست که می‌شناسم. او در بخش‌های مختلف بازیگری، تبلیغات و کارگردانی فعالیت می‌کند و دغدغه تئاتر دارد. او یک جور مشاور دلمی من است و زمانش شده بود، کارگردانی حرفه‌ای را پس از چندسال، شروع می‌کرد.

او متن‌های متفاوتی را خواند و نهایتا من تـن را انتخاب کرد که به نظر خود من، از مشکل‌ترین متن‌های من است. من تلاش کرده‌ام سه صحنه متن را، نسبت به متن چاپ‌شده در فصلنامه کامل‌تر کنم.

زیر آسمان فیروزه ای

مینیاتورهای ایران در موزه هنرهاروارد



● **گروه هنر:** موزه هنر هاروارد این روزها میزبان آثار کلاسیک ایران شده تا نقش و خط مینیاتور کشورمان را به نمایش بگذارد. این نمایشگاه که با عنوان «روشنای تازه برنارد برنسون: نقاشی ایرانی در دانشکده هنر رنسانس» تا ۲۲ شهریور دایر است، نگاهی ویژه به مینیاتور، به‌عنوان هنر کلاسیک ایران دارد. بخش مطالعات رنسانس ایتالیایی در دانشگاه هاروارد آمریکا، هنر کلاسیک ایرانی را از بیستم ماه می (۳۰ اردیبهشت) تا ۱۳ آگوست (۲۲ شهریور) امسال به نمایش گذاشته است. این نمایشگاه با عنوان «روشنای تازه برنارد برنسون: نقاشی ایرانی در دانشکده هنر رنسانس» با توجه به نظر ویژه برنارد برنسون، مورخ هنر آمریکایی، به هنر کلاسیک ایران برگزار شده. برنارد برنسون (۱۹۵۹-۱۸۶۵) از برجسته‌ترین تاریخ‌پژوهان هنر آمریکاست که تخصص ویژه‌ای در هنر رنسانس داشت. او در این زمینه کتاب معروفی به نام «نقاشان ایتالیایی عهد رنسانس» دارد که همچنان از منابع مهم پژوهش هنر در حوزه رنسانس است. برنسون از طریق این کتاب موفقیت‌های بین‌المللی بسیاری به دست آورد. آیینس یولتار ییلدریم، معاون سرپرست هنر اسلامی موزه هنر هاروارد، درباره این نمایشگاه می‌گوید: «در آغاز سده بیستم، مجموعه‌داران هنری از جمله برنسون، مجذوب هنر اسلامی بودند و توجه ویژه‌ای به رنگ‌بندی و طراحی‌های این آثار داشتند». معاون سرپرست هنر اسلامی موزه هنر هاروارد نقش برنسون برای گردآوری و معرفی آثار و نسخ خطی هنرمندان ایرانی را این‌گونه عنوان کرد که در آغاز سده نوزدهم بسیاری از آثار و نسخ خطی هنرمندان ایرانی وارد عرصه بازار هنر شدند. برنسون این مجال را، فرصتی مناسب برای گردآوری و معرفی بسیاری از این آثار ارزشمند دانست.

ادامه از صفحه ۱۲

تهدیدها به هنر خسارت می‌زند

● **همچنان پندیری نوازنده‌های بیشتری هستیـ.**
ببینید آدم عاقل اولین رازبانی را خودش از خودش باید داشته باشد. ما به صورت طبیعی برای ارکستر ۶۰نفره تلاش می‌کنیم. به صورت عددی الان ۳۷ نفر هستیم و ۴۰ درصد کسری داریم و در همین وضعیت به لحاظ صداهای نمره ما هفت از ۱۰ است. الان ارکستری با عدد هفت هستیم. ایده‌آلمان این است که ۶۰نفره شویم که حداقلی است تا بتوانیم بگویم سازوکار تقریبا مشخص استاندارد جهانی را داریم اما الان کسری داریم. ملاقاتی با آقای چکناوریان داشتم که خواهش کردم پدر معنوی ارکستر باشند؛ ایشان بزرگی کردند و پذیرفتند. از این دست حمایت‌ها بسیار مفید و کارگشا هستند. پیش از اینـ اجرا در دعوت‌نامه‌ای که برای ایشان فرستاده بودم نوشته با وجود کسری‌های زیادی که داریم، اجرا می‌کنیم اما باید این اتفاق بیفتد چون این اجرا خیلی مشکلات را حل می‌کند.توانمندی بچه‌ها و جرتشان را. کار موسیقی ارکسترال در کرج بسیار جوان است و بهترین فضا برای پخته‌ترشدن نوازنده‌هاست. بچه‌های ما در اینجا بالنده می‌شوند. کسی که اهل این ادبیات نباشد جایی در اینجا ندارد. وقتی می‌بینم بچه‌های من کار می‌کنند و ترسناک نمی‌پایزند، درست‌کردن ارکستر به نفس بیشتری می‌گیرند، لذت می‌برم که موسیقی توانسته این خدمت را به آنها بکند. بالطبع بعد از هر اجرا تعلقی خاطر بیشتری به ارکستر پیدا می‌کنیم. بیشتر هویت می‌گیریم و به این مجموعه هویت می‌دهیم. باز هم تکرار می‌کنم؛ این را باید محلی ببینیم. به هیچ‌کس نه نغفیم و خواستیم همه بیایند. درست‌کردن ارکستر دشوار است؛ زمان و هزینه زیادی نیاز دارد. سختی‌های اولیه را طی کردیم. اتفاقاتی هم افتاده که بازدارنده بودند، مخالفت‌ها و تهدیدهایی هم داشتم که در ابتدا کمی ناراحت‌کننده بودند اما آنها را همیشه بخشی از کار تلقی کرده‌ام. مگرند نمی‌شوم چون کار خودم را انجام می‌دهم اما بعضی رفتارها خسارت‌زنده به جامعه هنری است.

● **مایه تأسف است.**

به‌رحال تولید و ارائه آثار هنری به‌خودی خود کار بسیار سختی است. وقتی در شرایط سخت مجبور باشید کار سخت انجام دهید، قصه دیگری است. به توانایی‌های اجراهایش است. راحل رونق موسیقی نیاز است. اقتصاد در این بخش از اقتصاد در موسیقی را هم باید در برنامه‌های کلان‌تر مدیریت اجتماعی جست‌وجو کرد. اگر توانیم این‌خـلا را پر و اقتصاد موسیقی را فعال کنیم، جریان این نوع موسیقی عقیم می‌شود. درمورد موسیقی پاپ فارغ از اینکه خوب است یا بد، به دلیل استقبال مخاطب پرشمار اقتصاد خودش را می‌چرخاند.